



## تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسین طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۵-۱۳۹۴

جلسه بیست و هشتم؛ دوشنبه ۱۳۹۴/۹/۲۳

### دلیل چهارم: تمسک به روایات بطلان طلاق مکره

دلیل دیگری که مرحوم شیخ رحمته الله برای بطلان بیع مکره اقامه می‌کند، تمسک به روایات دال بر بطلان طلاق اکراهی است، که با ضمیمه‌ی عدم فرق بین طلاق، بیع و بلکه سایر عقود و ایقاعات می‌توان از این روایات استفاده کرد که بیع مکره هم مثل طلاقش باطل است. برای بررسی این دلیل، ابتدا باید روایات مفید بطلان طلاق مکره را بررسی کنیم، سپس با توجه به مقدار دلالت آنها، منتقل به بحث بطلان بیع اکراهی شویم.

### روایات دال بر بطلان طلاق مکره

صاحب وسائل رحمته الله این روایات را در کتاب الطلاق، در باب ۳۷ از ابواب مقدمات و شرایط طلاق، تحت نام «بابُ أَنَّهُ يُشْتَرَطُ فِي صِحَّةِ الطَّلَاقِ الْإِخْتِيَارُ فَلَا يَصِحُّ طَلَاقُ الْمُكْرَهَةِ وَالْمُضْطَّرِّ» ذکر کرده است. این روایات عبارتند از:

#### ۱. حسنه‌ی کالصحیحه‌ی زرارة:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ طَلَاقِ الْمُكْرَهَةِ وَ عَتَقَهُ فَقَالَ: لَيْسَ طَلَاقُهُ بِطَلَاقٍ وَلَا عَتَقُهُ بِعِتْقٍ

۱. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۳۰۸:

هذا كله، مضافاً إلى الأخبار الواردة في طلاق المكره بضميمة عدم الفرق.

فَقُلْتُ: إِنَّي رَجُلٌ تَاجِرٌ أَمْرٌ بِالْعَشَّارِ<sup>١</sup> وَمَعِيَ مَالٌ فَقَالَ: غَيْبُهُ مَا اسْتَطَعْتَ وَضَعُهُ مَوَاضِعُهُ فَقُلْتُ: فَإِنْ حَلَفَنِي بِالطَّلَاقِ وَالْعَتَاقِ؟ فَقَالَ: اخْلِفْ لَهُ ثُمَّ أَخَذَ تَمْرَةً فَحَفَرَ بِهَا مِنْ زُبْدٍ كَانَتْ قَدَامَهُ فَقَالَ: مَا أَبَالِي حَلَفْتُ لَهُمْ بِالطَّلَاقِ وَالْعَتَاقِ أَوْ أَكَلْتُهَا<sup>٢</sup>.

این روایت از لحاظ سند تمام است [و به خاطر پدر علی بن ابراهیم یعنی ابراهیم بن هاشم، از آن تعبیر به حسنه‌ی کالصحیحه می‌شود].

زراره می‌گوید از امام باقر علیه السلام درباره‌ی طلاق و عتاق مکره سؤال کردم. حضرت فرمودند: طلاقش طلاق نیست و نیز عتقش عتق نیست (یعنی باطل است). زراره می‌گوید خدمت حضرت عرض کردم: من مردی تاجر هستم و بر مالیات بگیر عبور می‌کنم در حالی که همراهم مالی است. حضرت فرمودند: تا می‌توانی پنهانش کن و در جای خوبی نگاه دار. عرض کردم: اگر بر طلاق و عتاق قسم دادند چه؟ فرمودند: برای او قسم بخور. سپس حضرت خرمایی را برداشتند و درون سرشیری که روبرویشان بود زدند و فرمودند: ابائی ندارم که برای آنها به طلاق و عتاق قسم بخورم یا این که این خرما را بخورم. این روایت دلالت می‌کند که طلاق مکره باطل است و اثری بر آن مترتب نیست.

توهم نشود که این روایت مربوط به حصه‌ی خاصی از اکراه بر طلاق و عتاق است یعنی اکراه بر قسم به طلاق و عتاق؛ چراکه در جواب می‌گوییم: سؤال آقای زراره عام است (سَأَلْتَهُ عَنْ طَلَّاقِ الْمُكْرَهِ وَ عِتْقِهِ) و جواب حضرت هم عام است. بله، حضرت بعد از تمام شدن جواب، مصداق خاصی را ذکر می‌کنند که این ذکر خاص بعد از عام، موجب مضیق شدن عام (سؤال زراره و جواب حضرت) نمی‌شود. وجهی هم برای انصراف روایت به خصوص اکراه بر حلف به طلاق و عتاق وجود ندارد. لذا روایت شامل سایر موارد اکراه بر طلاق و عتاق هم می‌شود.

## ۲. روایت عبدالله بن سنان:

وَ عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ] عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتَهُ يَقُولُ: لَوْ أَنَّ رَجُلًا مُسْلِمًا مَرَّ بِقَوْمٍ لَيْسُوا بِسُلْطَانٍ

۱. لسان العرب، ج ۴، ص ۵۷۰:

وَ عَشْرَ الْقَوْمِ يَعْشُرُهُمْ عَشْرًا، بِالضَّمِّ، وَ عَشُورًا وَ عَشْرَهُمْ: أَخَذَ عَشْرَ أَمْوَالِهِمْ؛ وَ عَشَرَ الْمَالِ نَفْسَهُ وَ عَشْرَهُ: كَذَلِكَ، وَ بِهِ سُمِّيَ الْعَشَّارُ؛ وَ مِنْهُ الْعَاشِرُ. وَ الْعَشَّارُ: قَابِضُ الْعُشْرِ.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۲، کتاب الطلاق، ابواب مقدماته و شرایطه، باب ۳۷، ح ۱، ص ۸۶ و الکافی، ج ۶، ص ۱۲۷.

فَقَهْرُوهُ حَتَّى يَتَخَوَّفَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يُعْتَقَ أَوْ يُطَلَّقَ فَفَعَلَ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ شَيْءٌ.<sup>۱</sup>

مرحوم کلینی رحمته الله این روایت را از علی بن ابراهیم ثقه نقل می‌کند، ایشان از پدر بزرگوار خود ابراهیم بن هاشم نقل می‌کند که در حکم ثقه است. اما مروی عنده ابراهیم بن هاشم مردد بین «ابن ابی عمیر» و غیر ایشان است که این «أو غیره» برای ما مجهول است و نمی‌دانیم چه کسی است. البته در مصدر یعنی الکافی، ابراهیم بن هاشم «عن بعض اصحابه عن ابن ابی عمیر أو...»<sup>۲</sup> نقل می‌کند که «بعض اصحابه» نیز برای ما مجهول است. بنابراین سند این روایت حداقل به خاطر مردد بودن بین ابن ابی عمیر و غیر ایشان، ناتمام است.

عبدالله بن سنان می‌گوید از امام صادق رحمته الله شنیدم که فرمودند: اگر مرد مسلمانی بر قومی عبور کند که سلطان نیستند [ولی ظالم هستند] پس به او فشار بیاورند تا این که خوف بر نفسش پیدا کند که قسم به طلاق و عتاق بخورد و آن فرد این کار را انجام دهد، چیزی بر عهده‌ی او نیست.

این روایت هم موید مطلب است و بیان می‌کند اثری بر طلاق و عتاق مکره مرتب نیست.

دو روایت دیگر در این باب وجود دارد، اما چون صاحب وسائل رحمته الله این روایات را در این جا تقطیع کرده، لذا این دو روایت را از باب ۱۸ نقل می‌کنیم.

### ۳. صحیح‌ه‌ی اسماعیل الجعفی:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجَعْفِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ رحمته الله: أَمْرٌ بِالْعَشَارِ وَمَعِيَ مَالٌ فَيَسْتَحْلِفُنِي فَإِنْ حَلَفْتُ لَهُ تَرَكْنِي وَإِنْ لَمْ أَحْلِفْ لَهُ فَتَشَنِي وَظَلَمَنِي قَالَ: أَحْلِفْ لَهُ<sup>۳</sup> قُلْتُ: فَإِنَّهُ يَسْتَحْلِفُنِي بِالطَّلَاقِ قَالَ: أَحْلِفْ لَهُ فَقُلْتُ: فَإِنَّ الْمَالَ لَا يَكُونُ لِي قَالَ: فَعَنْ مَالِ أَخِيكَ إِنْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم رَدَّ طَلَاقَ ابْنِ عُمَرَ وَقَدْ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلَاثًا وَهِيَ حَائِضٌ فَلَمْ يَرِ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ذَلِكَ شَيْئًا.<sup>۴</sup>

این روایت از لحاظ سند صحیح‌ه می‌باشد.

۱. همان، ج ۲ و الکافی، ج ۶، ص ۱۲۶.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۱۲۶:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَوْ أَنَّ...  
۳. اطلاق کلام حضرت، حتی قسم به «الله» را هم شامل می‌شود. البته ظاهراً برای راوی، قسم به طلاق و عتاق مشکل‌تر بوده؛ چراکه زنش

بر او حرام می‌شده و عبید و اماء او هم احرار می‌شدند، برخلاف قسم به الله که فقط مرتکب حرام می‌شد.

۴. وسائل الشیعه، ج ۲۲، کتاب الطلاق، ابواب مقدماته و شرایطه، باب ۱۸، ح ۵، ص ۴۵ و الکافی، ج ۶، ص ۱۲۸.

اسماعیل الجعفی می گوید خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: بر مالیات بگیریها عبور می کنم در حالی که همراه مالی است و مرا قسم می دهند، اگر برای او قسم بخورم مرا رها می کند ولی اگر قسم نخورم، مرا تفتیش کرده و ظلم می کند. حضرت فرمودند: برای او قسم بخور. عرض کردم: همانا مرا بر طلاق قسم داده. حضرت فرمودند: برای او قسم بخور. عرض کردم: مال برای من نمی باشد. فرمودند: پس از جانب مال برادرت قسم بخور، همانا رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله طلاق ابن عمر را در حالی که سه بار زنش را طلاق داده بود، رد کردند [چون] آن زن حائض بود و حضرت آن طلاق را چیزی حساب نکردند [و باطل دانستند].

چه بسا گفته شود این روایت نیز دلالت بر بطلان طلاق مکره دارد، الا این که حضرت تقیه بطلان طلاق مکره را تشبیه به طلاق ابن عمر فرمودند<sup>۱</sup>، اما واقع امر این است که چون در روایت اسمی از اکراه نیامده، لذا اگر ما بودیم و فقط این روایت، می گفتیم دلالتی بر بطلان طلاق اکراهی ندارد، بلکه منشأ بطلان این است که صحت طلاق، شروطی دارد از جمله «صیغه‌ی خاصه، حضور عدلین و نیز وقوع در طهر غیر مواقعه» و چون این شروط منتفی بوده، لذا حضرت فرمودند طلاق باطل است، کما این که تشبیه این طلاق به طلاق ابن عمر، اقتضای همین مطلب را دارد.

#### ۴. روایت یحیی بن عبدالله بن الحسن:

وَعَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى] عَنْ أَحْمَدَ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَا يَجُوزُ الطَّلَاقُ فِي اسْتِكْرَاهٍ وَلَا تَجُوزُ يَمِينٌ فِي قَطِيعَةٍ رَحِمٍ وَلَا فِي شَيْءٍ مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ - وَلَا يَجُوزُ عِتْقٌ فِي اسْتِكْرَاهٍ فَمَنْ حَلَفَ أَوْ حَلَّفَ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذَا وَفَعَلَهُ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ قَالَ: وَ إِنَّمَا الطَّلَاقُ مَا أُرِيدَ بِهِ الطَّلَاقُ مِنْ غَيْرِ اسْتِكْرَاهٍ<sup>۲</sup> وَلَا إِضْرَارٍ عَلَى الْعِدَّةِ وَالسُّنَّةِ عَلَى طَهْرٍ بغيرِ جَمَاعٍ وَ شَاهِدَيْنِ فَمَنْ خَالَفَ هَذَا فَلَيْسَ طَلَّاقُهُ وَلَا يَمِينُهُ بِشَيْءٍ يُرَدُّ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ مِثْلَهُ.<sup>۳</sup>

مرحوم کلینی اعلی الله مقامه الشریف این روایت را از محمد بن یحیی العطار القمی نقل می کند که جلیل

۱. کآن حضرت در این روایت می فرماید چون قسم به طلاق، بدعی است پس طلاق باطل می باشد اما در تعلیل بطلان، تقیه فرمودند و کلام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را شاهد بر آن ذکر فرمودند.

۲. از این قسمت روایت معلوم می شود که اراده‌ی طلاق، با اکراه بر طلاق فرق می کند [یعنی مکره چه بسا قصد طلاق داشته باشد اما طیب نفس به آن ندارد] کما این که مرحوم شیخ رحمته الله فرمودند اشتراط قصد بیع، غیر از اشتراط اختیار می باشد.

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۲، کتاب الطلاق، ابواب مقدماته و شرایطه، باب ۱۸، ح ۶، ص ۴۶ و الکافی، ج ۶، ص ۱۲۷.

القدر است. احمد بن محمد هم يا ابن عيسى است يا ابن خالد که هر دو ثقه‌اند. ابن محبوب هم که همان حسن بن محبوب ثقه است. اما يحيى بن عبدالله بن الحسن توثيق ندارد، لذا سند روایت ناتمام است. شیخ طوسی رحمته نیز این روایت را نقل کرده که باز به خاطر يحيى بن عبدالله بن الحسن ناتمام است.

يحيى بن عبدالله بن الحسن می‌گوید از امام صادق عليه السلام شنیدم که فرمودند: جایز نیست طلاقى که با اکراه باشد، هم‌چنین جایز نیست قسم در قطع صله رحم و نه در انجام معصیتی از معاصی الله و جایز نیست عتقی که از روی اکراه باشد. پس کسی که قسم بخورد یا قسم داده شود بر شیئی از این امور، چیزی بر عهده‌اش نیست. فرمودند: همانا طلاق آن است که اراده‌ی طلاق به آن کرده باشد بدون اکراه، و ضربه‌ای به عده و سنت نزنند؛ در طهر غیر موافقه و در حضور عدلین باشد. پس هر کسی که با این [شروط] مخالفت کند، طلاق و قسمش چیزی نیست (باطل می‌باشد).

این روایت دلالتش بر بطلان طلاق مکره خوب است الا این که سندش ناتمام است.

روایات این باب تمام شد اما روایات دیگری هم در این زمینه وجود دارد - کما این که صاحب وسائل رحمته می‌فرماید: «تَقَدَّمَ مَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ» - که آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

#### ۵. روایت سکونی:

وَعَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ] عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كُلُّ طَلَّاقٍ جَائِزٌ إِلَّا طَلَّاقَ الْمَعْتُوهِ<sup>١</sup> أَوِ الصَّبِيِّ<sup>٢</sup> أَوْ مَجْنُونٍ أَوْ مُكْرَهٍ<sup>٣</sup>.

١. کتاب العین، ج ١، ص ١٠٤:

عَتَبَةُ الرَّجُلِ يُعْتَبُهُ عَتَبًا وَ عَتَاهَا فَهُوَ مَعْتُوهُ أَى مَدْهُوْشٌ مِنْ غَيْرِ مَسٍّ وَ جُنُونٍ. وَ النَّعْتَةُ: التَّجَنُّنُ.

٢. لسان العرب، ج ١٣، ص ٥١٢:

النَّعْتَةُ: التَّجَنُّنُ وَ الرَّعُونَةُ ... وَ قِيلَ: النَّعْتَةُ الدَّهْشُ، وَ قَدْ عَتَبَ الرَّجُلُ عَتَبًا وَ عَتَاهَا وَ عَتَاهَا. وَ الْمَعْتُوهُ: الْمَدْهُوْشُ مِنْ غَيْرِ مَسٍّ جُنُونٍ. وَ الْمَعْتُوهُ وَ الْمَخْفُوقُ: الْمَجْنُونُ، وَ قِيلَ: الْمَعْتُوهُ النَّاقِصُ الْعَقْلُ. وَ رَجُلٌ مَعْتُوهُ إِذَا كَانَ مَجْنُونًا مُضْطَرِبًا فِي خَلْقِهِ. وَ فِي الْحَدِيثِ: رَفَعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: الصَّبِيِّ وَ النَّائِمِ وَ الْمَعْتُوهِ.

قال: هو المجنون المصاب بعقله، و قد عتبه فهو معتوه. و رجل معتبه إذا كان عاقلًا معتدلًا في خلقه.

٣. القاموس المحيط، ج ٤، ص ١٢:

الْبِرْسَامُ، بِالْكَسْرِ: عَلَّةٌ يَهْدَى فِيهَا. بُرْسِمٌ، بِالضَّمِّ، فَهُوَ مُبْرَسَمٌ. وَ الْإِبْرَيْسَمُ، بِفَتْحِ السِّينِ وَ ضَمِّهَا: الْحَرِيرُ، أَوْ مُعْرَبٌ، مُفْرَحٌ مُسَخَّنٌ لِلْبَدَنِ، مُعْتَدِلٌ مَقْوٌّ لِلْبَصْرِ إِذَا اكْتُنَجَلَ بِهِ.

٤. المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، ج ٢، ص ٤١:

وَ الْبِرْسَامُ: دَاءٌ مَعْرُوفٌ وَ فِي بَعْضِ كُتُبِ الطَّبِّ أَنَّهُ وَرَمٌ حَارٌّ يَعْزُضُ لِلْحِجَابِ الَّذِي بَيْنَ الْكَبِدِ وَ الْمَعَى ثُمَّ يَتَّصِلُ بِالدَّمَاعِ قَالَ ابْنُ دُرَيْدٍ (الْبِرْسَامُ) مُعْرَبٌ وَ بُرْسِمٌ الرَّجُلُ بِالْبِنَاءِ لِلْمَفْعُولِ قَالَ ابْنُ السَّكَيْتِ يُقَالُ (بِرْسَامٌ) وَ (بِلْسَامٌ) وَ هُوَ (مُبْرَسَمٌ) وَ (مُبْلَسَمٌ) وَ (الْإِبْرَيْسِمُ) مُعْرَبٌ وَ فِيهِ لُغَاتٌ كَسَرُ الْهَمْزَةِ وَ الرَّاءِ وَ السِّينِ وَ ابْنُ السَّكَيْتِ يَمْنَعُهَا وَ يَقُولُ لَيْسَ فِي الْكَلَامِ إِفْعِيلٌ بِكَسْرِ اللَّامِ بَلْ بِالْفَتْحِ مِثْلُ إِهْلِيلِجٍ<sup>٢</sup> وَ إِطْرِيْفَلٍ وَ الثَّانِيَةُ فَتْحُ الثَّلَاثَةِ وَ الثَّلَاثَةُ كَسَرُ الْهَمْزَةِ وَ فَتْحُ الرَّاءِ وَ السِّينِ.

سکونی از امام صادق عليه السلام نقل می کند که فرمودند: هر طلاقى جایز است مگر طلاق معتوه، صبى،  
کسى که هذيان مى گوید، دیوانه و نیز مُکره.

این روایت از لحاظ سند به خاطر نوفلى که از ابناء عامه است و توثيق ندارد ناتمام است.

والحمد لله رب العالمين

جواد احمدی

۷ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۶:

البرسَامُ: المُوْمُ. و يقال لهذِهِ العَلَّةُ البرسَامُ، و كأنه معرَّب، و بر: هو الصدر، و سَام: من أسماء الموت، و قيل: معناه الابن، و الأول أصحُّ لأنَّ العَلَّةَ إذا كانت في الرأس يقال سِرْسَام، و سِرُّ هو الرأس، و المُبْلِسَمُ و المُبْرِسَمُ واحد. الجوهري: البرسَامُ عِلَّةٌ معروفة، و قد بُرْسِمَ الرجل، فهو مُبْرِسَمٌ. قال: و الإبريسَمُ معرب و فيه ثلاث لغات، و العرب تخلط فيما ليس من كلامها؛ قال ابن السكيت: هو الإبريسَمُ، بكسر الهمزة و الراء و فتح السين، و قال: ليس في كلام العرب إفعيلٌ مثل إهليلج و إبريسَم، و هو ينصرف، و كذلك إن سَمَّيت به على جهة التلقيب انصرف في المعرفة و النَّكْرَةَ، لأنَّ العرب أعربتْهُ في نَكْرَتِهِ و أدخَلت عليه الألف و اللام و أجرته مجرى ما أصل بنائه لهم، و كذلك الفَرْنَدُ و الدِّيْبِاجُ و الرَّاقُودُ و الشَّهْرِيْزُ و الآجُرُّ و الثُّيْرُوزُ و الزَّنَجَبِيلُ، و ليس كذلك إسحق و يعقوب و إبراهيم، لأنَّ العرب ما أعربتْها إلَّا في حال تعريفها و لم تنطق بها إلا معارف و لم تنقلها من تنكير إلى تعريف؛ قال ابن برى: و منهم من يقول أُبْرِيسَم، بفتح الهمزة و الراء، و منهم من يكسر الهمزة و يفتح الراء.

۱. وسائل الشريعة، ج ۲۲، كتاب الطلاق، ابواب مقدماته و شرايطه، باب ۳۲، ح ۳، ص ۷۷ و الكافي، ج ۶، ص ۱۲۶.